



فلسفه اخلاق و فرااخلاق با زندگی انسان پیوند دارند

فلسفه اخلاق و فرااخلاق از زندگی روزمره جدا نیستند بلکه ضرورت زندگی هستند هرچند که فرااخلاق مطالعه روش شناختی خود اخلاق است ولی سرانجام همه اینها به تجربه زندگی برمی‌گردند.

فلسفه اخلاق و فرااخلاق از زندگی روزمره جدا نیستند بلکه ضرورت زندگی هستند هرچند که فرااخلاق مطالعه روش شناختی خود اخلاق است ولی سرانجام همه اینها به تجربه زندگی برمی‌گردند.

فلسفه اخلاق همانطوری که از عنوانش پیداست بحث درباره مبانی فلسفی اخلاق است. پاسخ به همین مبانی فلسفی اخلاق به طبع می‌تواند در زندگی روزمره انسانها مؤثر بیفتد. برای مثال اینکه خوبی و بدی چیست و تعریفی که از خیر و شر و فضیلت و رذیلت داده می‌شود بر مبنای اینکه در هر مکتب فلسفی چه چیزی را فضیلت چه چیزی را رذیلت بدانند همین مبنا می‌تواند بر عملکرد زندگی روزمره‌ای که پیروان آن مکتب فلسفی یا بنوعی ادیان مختلف که دعوت به اخلاق کرده‌اند تأثیر بگذارد. لذا با تعریفی که از خیر و شر و فضیلت و رذیلت می‌دهند بطور مستقیم در رفتاری که از پیروانشان می‌خواهند مؤثر است.

دردنیای معاصر فلسفه اخلاق خیلی مهم شده است و بسیاری از حوزه‌های اخلاق برای پاسخ گفتن پرسشهایی که در دنیای معاصر بوجود آمدند پدیدار شدند. امروزه اگر خوب دقت کنیم فلسفه اخلاق و پرسشهای اخلاقی در حوزه‌های مختلفی قابل طرح هستند؛ از سطوح بالای حکومتی و از فنون بالا گرفته تا روابط میان فردی برای مثال در حوزه فلسفه سیاسی پرسشهای اخلاقی خیلی مهمی مطرح است. در اخلاق پزشکی در مایشینی کردن ذهن انسان و ساختن مشابه آن در ماشینها و در فضای مجازی و درباره کارکرد رسانه‌ها و همینطور در روابط میان فردی پرسشهای مهمی که همواره برای انسانها مطرح بوده در رفتارهای فردی آنها و همینطور پرسشهایی که به اقتضای دنیای مدرن و تکنولوژی بوجود آمده در همه زمینه‌ها پدیدار شده است که فلسفه اخلاق باید بدنبال ارائه معیارهایی برای پاسخگویی به آنها باشد.

اگرچه فرااخلاق چنانچه از عنوانش برمی‌آید یک بحثهای خیلی تئوریک و نظری می‌کند و خیلی هم با عمل ارتباطی ندارد ولی از آنجا که فلسفه بحث از مبانی و پرسشهای انسانی است در فرااخلاق هم به همین صورت است. درواقع پرسشهای اساسی که درحوزه اخلاق مطرح است و باید به آنها جواب داده شود در زندگی عادی مردم و در رفتارشان می‌تواند مؤثر واقع شود. زیرا باز هم بنوعی از مبانی رفتار صحبت می‌کند.

اگر اصحاب قدرت و رسانه‌ها پایبند به معیارهای اخلاقی حالا در هر مکتبی باشند نه تنها در این حوزه شاهد اخلاق هستیم بلکه به لحاظ نفوذ و تسلطی که آنها در رسانه‌ها و در امر تعلیم و تربیت دارند اخلاق در حرفه‌ها و مشاغل مختلف و در حوزه‌های مختلف هم تسری پیدا خواهد کرد. اما اگر به عکس باشد نه تنها در خود آنها اخلاق وجود نخواهد داشت بلکه در حوزه‌های یادشده نیز اخلاق رعایت نخواهد شد. در کشور ما هم به جهت کم‌کاری فیلسوفان و هم به جهت اینکه اصحاب رسانه بهایی به این مسئله ندادند متأسفانه هیچ نظام منسجم اخلاقی وجود ندارد و ما این مسئله را در تمام حوزه‌ها در سیاست، دینداری و اخلاق فردی و رسانه‌هایمان بطور کامل می‌توانیم مشاهده کنیم.

پرسشهایی از فلسفه اخلاق که در دنیای امروز آنها در سطح جهانی اهمیت زیادی دارند یکی مسئله محیط زیست است که این دو پرسش مطرح است که صنعت و تکنولوژی چگونه به محیط زیست صدمه می‌رساند و راههای اصلاح آن برای اینکه هم در زندگی استفاده و هم موجب تخریب محیط زیستمان نشوند چیست. مسئله دیگری که امروز در فلسفه اخلاق مهم است اخلاق تجارت است. یعنی تولید انبوه در هر زمینه‌ای باعث رقابت و خارج کردن رقبا شده است. حال مسئله اخلاقی در اینجاست که تولید انبوه باید در چه سطحی نگاه داشته شود تا امکان رقابت اقتصادی سالم برای همه وجود داشته و موجب نشود ثروت در دست عده‌ای خاص انباشته شود.

سومین مسئله‌ای که امروز مطرح است مسئله جهانی شدن و دوام و بقای فرهنگهای بومی و محلی است. جهانی شدن در اثر رشد صنعت و تکنولوژی و تجارت و فرهنگ عمومی اجتناب ناپذیر شده است اما مسئله اخلاقی که در این باره وجود دارد این است که چطور می‌شود از نابودی فرهنگهای بومی و محلی که برای زندگی بسیار زیاد مفید هستند جلوگیری شود.

فرااخلاق در اصل عبارت است از طرح همین پرسشهای اخلاقی اما بصورت کلی‌تر. یعنی مسئله اصلی فلسفه اخلاق همین مشکلات زندگی روزمره مردم است. وقتی این پرسشها در سطح کلی‌تر مطرح شوند آنوقت بحث فرااخلاق مطرح می‌شود. مسئله اصلی در اخلاق این است چه کنیم که عدالت در زندگی روزمره جاری شود.

فلسفه اخلاق همان اخلاق نیست یکدسته پرسشهای نظری برای اخلاق است که فیلسوفان طرح می‌کنند. آنچه که برای زندگی روزمره ضروری است ملتزم شدن به اخلاق و ارزشهای اخلاقی است. ارزشهایی که بخشی از آنها را بطور فطری می‌دانیم و درذات و سرشت انسان حالا با هر فرهنگی که باشد است. برای مثال وفای به عهد لازم است و خلف وعده مقبول نیست یا راستی و عدالت پسندیده و دروغ و ظلم امری ناپسند است.

اینها مسائل اخلاقی است که در زندگی ضروری است. اما فلسفه اخلاق تأمل نظری و فلسفی درباره بنیادهای اخلاق است. برای مثال می‌پرسند که معنای خوبی و بدی چیست و معیار آن کدام است؟ آیا معیار خوبی و بدی مطلقند یا نسبی هستند؟ آیا اخلاق برای مثال از عقل ناشی می‌شود؟ نسبت اخلاق با دین چیست؟ اینگونه پرسشهای عقلی و نظری در فلسفه اخلاق طرح می‌شوند که شعبه‌ای از فلسفه است. اما آنکه در تعلیم و تربیت مهم است خود اخلاق است که از آن به علم اخلاق تعبیر می‌کنیم.

فرا اخلاق یک ارتباط نظری و منطقی و عقلی با زندگی عادی دارد. عموم مردم که مشغول به زندگی هستند چندان به مسائل فلسفه اخلاق و فرااخلاق توجه ندارند و نیازی هم ندارند و به درک فطری و ارتکازات ذاتی خودشان از اخلاق یا آموزه‌های دینی درباره اخلاق پایبند هستند و همان را برای خودشان کافی می‌دانند. فرااخلاق وقتی مطرح می‌شود که وارد حوزه فلسفی بشویم. پرسشها و شبهه‌های عقلی برای ما مطرح شود که در این صورت اگر آن پرسشها را پاسخ ندهیم مسائل اخلاقی ما دچار سستی و تزلزل می‌شود. یعنی کسی که دچار بحران فکری در اخلاق می‌شود، که ریشه این بحران فکری آن شبهه‌های نظری است بنابراین ناچار است که آن تأملات نظری را داشته باشد. اما عموم مردم این مشکل برایشان مطرح نیست.

تفکر فلسفی درباره اخلاق از دوره‌های قدیم در فرهنگ ما وجود داشته است. کسانی مثل فارابی یا ابن مسکویه یا خواجه نصیر الدین طوسی در این زمینه همانند فیلسوفانی مانند ابن سینا و ملاصدرا مباحث فلسفی اخلاق را بررسی کردند. در دوره معاصر هم که فلسفه اخلاق به عنوان یک شاخه‌ای از فلسفه از غرب وارد شد باز هم فلاسفه معاصر ما واکنشهای خوبی از خود در این خصوص نشان دادند. مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه مباحث ابتکاری دارند یا شهید مطهری به فلسفه اخلاق توجه زیادی نشان داد و سخنرانیها و کتب متعددی در این زمینه از ایشان به جای مانده است. آیت‌الله مصباح یزدی هم از صاحب‌نظران طراز اول در فلسفه اخلاق هستند و کتابهای متعددی از ایشان در این زمینه وجود دارد. الان رشته فلسفه اخلاق در بعضی از دانشگاهها و همچنین حوزه‌های علمیه بعنوان یک رشته جدید مورد توجه فضلاء جوان قرار گرفته است.

فلسفه اخلاق به بعد عملی و عقل عملی در زندگی انسان می‌پردازد و جدی‌ترین پرسش آن هنجارها و ناهنجارها و ارزشها و ضد ارزشهاست. اینکه اینها در جامعه ما چه هستند و از همه مهمتر ملاک و معیار آنها در جامعه چیست، آیا عقل بشری یا یک فهم عمومی است و آیا منبع متعالی تر مثل وحی است، چه چیزی ملاک تعیین این گزاره‌های اخلاق عملی است.

فرا اخلاق و زندگی انسان در یک ساختار عمودی مرتبط با هم با یکدیگر در ارتباط هستند. اگر چه در دو سطح متفاوت هستند ولی از لحاظ علمی و منطقی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. فرااخلاق جزء ناپیدای زندگی انسان است که لزوماً بر زندگی انسان باید تأثیر بگذارد و تأثیر هم می‌گذارد.

در جامعه ما بطور کلی فلسفه‌های مضاف چندان رشد نکرده‌اند آنهم به دلیل این است که این فلسفه‌ها در بستر تفکر فلسفی غرب شکل گرفته و به عنوان علوم وارداتی به جامعه ما وارد شدند. اما ذخایر فلسفی جامعه ما می‌تواند پاسخگوی شکل‌گیری فلسفه اخلاق مبتنی بر اندیشه‌های فلسفی خودمان باشد.

بر مبنای جنبه وارداتی بودن این علم و اینکه روی گزاره‌های فلسفه اخلاق در جامعه ما بطور منسجم کار نشده نمی‌توانیم ادعا کنیم که دارای فلسفه اخلاق منسجم هستیم. بیشتر پژوهشهای علمی و فلسفی که در این زمینه در جامعه ما صورت گرفته نقد فلسفه‌های اخلاق غربی است که به جامعه ما وارد شده‌اند.

بطور کلی فلسفه اخلاق مکتبها و نحله‌های گوناگونی دارد. یکی مکتب ارسطویی است که سعادت و رستگاری هدف اخلاق را تبیین می‌کند. این مکتب فضیلت محور است ولی فلسفه اخلاق کانت که یکی از فلسفه‌های مهم اخلاق است از لحاظ رویکرد تکلیف محور است و بر امر انگیزی تکیه می‌کند و می‌گوید در زندگی خودت کاری را انجام بده که اگر دیگران درباره خودت آن کار را انجام دادند آن را مجاز و مطلوب قلمداد کنی.

یکی دیگر از مکتبهای فلسفی اخلاق مکتبهای فلسفی اخلاقی اخیر است که یکی از آنها بر مبنای مسائل احساسی و رویکردهای عاطفی شکل گرفته و ریشه آنها در مکتبهای سودباوری است. آن هم یک نوع نگاه است که معتقدند برخورد اخلاقی و احکام و داوریهای اخلاقی مبتنی بر حالات درونی فرد است. مکتب دیگر شهودی است که ریشه در نگاههای افلاطون باور دارد. بنابراین هر کدام از این نحله‌ها نسبت به معنای زندگی و هدف زندگی و نیک و بد امور رویکرد متفاوتی دارند. بنابراین براساس اینکه چه نحله‌ای را فرد مبنای داوری خود قرار می‌دهد رویکرد به اخلاق عوض می‌شود و متفاوت است.

آنچه که مسلم است این است که اخلاق و فرااخلاق از زندگی روزمره جدا نیستند هر چند که فرااخلاق مطالعه روش شناختی خود اخلاق است ولی سرانجام همه اینها به تجربه زندگی برمی‌گردد. بنابراین نباید اینها را منفک از زندگی قلمداد کرد هر چند که فرااخلاق یک رهیافت نظری نسبت به خود اخلاق محسوب می‌شود.

بادقت بر اینکه فرااخلاق و فلسفه اخلاق برای چه منظوری بوجود آمده‌اند ارتباط این دو آشکار می‌شود. فرااخلاق و فلسفه اخلاق در درجه اول برای پاسخ گویی به پرسشهای اخلاقی افراد و در درجه دوم به پرسشهایی که در نظریه‌های فلسفی اخلاق مشترک است مطرح هستند و آن پرسشها این است که وظیفه ما در موقعیتهای اخلاقی‌ای که قرار می‌گیریم چیست؟ مهمترین معضلی هم که موقعیتهای اخلاقی را بوجود می‌آورد تعارض دو ارزش و مفهوم اخلاقی است که فرد نمی‌داند بین دو ارزش و مفهوم اخلاقی کدامیک را انتخاب کند. این پرسش است که باعث پدید آمدن فلسفه اخلاق و نظریه‌های اخلاقی و در یک سطح بالاتر و انتزاعی تر فرااخلاق شده است.

خود فرااخلاق این نظریات اخلاقی را از لحاظ اینکه آیا آنها طبیعت انگارانه یا نسبی گرایانه یا مربوط به نظریه‌های دیگری هستند بررسی می‌کند. بنابراین فرااخلاق بر حسب ثانوی برای پاسخ گفتن به پرسشهای ناظر به زندگی افراد بوجود آمده است. از آن جهت که فرااخلاق بطور مستقیم با نظریه‌های اخلاق و فلسفه‌های اخلاق کاربرد یک جدایی با زندگی روزمره دارد اما اگر به منشأ آن نگاه کنیم می‌بینیم که فرااخلاق هم برای ارائه معیارهایی برای مسائل اخلاقی ناشی از متن زندگی بوجود آمده است. بنابراین نظریه فرااخلاقی می‌تواند به یک نظریه اخلاقی تنزل کند و هر نظریه اخلاقی هم راهکاری به ما برای پاسخ گفتن به همان پرسشی است که در موقعیتهای اخلاقی چه باید بکنیم می‌دهد.

از این جهت فرااخلاق بطور کامل ناظر به زندگی واقعی انسانهاست. اما اینکه فرااخلاق چطوری باید در متن زندگی مردم پیاده شود این بیشتر به تعاملی که فیلسوفان با کسانی که در امر رسانه و آموزش و پرورش فعالیت می‌کنند بر می‌گردد. در واقع فیلسوفها متکلفند که پرسشهای اخلاقی و معیارهای اخلاقی را پیدا کنند و بعد برای انتقال آنها به سطح جامعه باید از دستگاههای دیگر و متفکران دیگر کمک گرفت نسبت به پنجاه سال پیش با بالاتر رفتن سطح عمومی آگاهی مردم آنها بواسطه تحصیلات دانشگاهی شاهد بهبود این رشد منسجم فلسفی اخلاق در جامعه هستیم. اما در مقایسه با آن جایگاهی که باید به آن برسیم و دست پیدا کنیم بسیار عقب و ضعیف هستیم و باید کارهای زیادی انجام دهیم تا به وضعیت مطلوب برسیم.

متأسفانه تفکر منسجم فلسفی در جامعه ما همانطوری که در حوزه‌های مختلف فلسفه‌های مضاف کارجی انجام نداده‌ایم، رشد نکرده

است. کارهایی هم که کرده‌ایم غالباً کارهای ترجمه‌ای و پراکنده‌ای از آنطرف بوده است. دلیلش هم برمی‌گردد به عدم توجه به مبانی اساسی و سؤالهای اساسی که ما از آن تحت عنوان فلسفه یاد می‌کنیم. از آنجایی که به فلسفه و مبانی کلی علوم درحوزه‌های فرهنگی ما زیاد توجه نشده و کم توجهی کردیم بدین ترتیب درحوزه‌های اخلاق هم دچار این مشکل هستیم.

متأسفانه چنین رشدی نداشته‌ایم. سه حوزه برای اخلاق می‌توانم بشماریم که دراین سه حوزه بطور جداگانه تفکر منسجم اخلاقی رشد نکرده است. اول حوزه دستگاههای کلان سیاسی و صاحبان قدرت و رسانه است دومی حوزه حرفه‌ها و مشاغل مختلف از قبیل پزشکی و مهندسی و سایر حرفه‌هاست که در همه آنها پرسشهای اخلاقی مهمی مطرح است و سومی حوزه روابط میان فردی و اخلاق فردی درون جامعه است که لطف اخلاق در هر سه حوزه منوط به تصمیم‌گیری اصحاب قدرت و رسانه‌هاست.

بطور کلی تعداد زیادی از متخصصین فلسفه خود در اخلاق و فلسفه اخلاق اشتغال دارند ولی اینکه فلسفه اخلاق رشد کرده یا نه این متضمن یک مطالعه خیلی همه جانبه است و هم یک مطالعه برشی و مبتنی بر تحقیق زمان‌مند را می‌طلبد. بنابراین همینطوری نمی‌شود گفت که آیا فلسفه اخلاق در دیار ما رشد کرده یا نه گفتنش خیلی مشکل است.